

لوح نصیر

حضرت بهاء الله

نسخه اصل فارسی



لوح نصیر - حضرت بهاء الله - بر اساس نسخه موجود در "کتابخانه آثار بهائی" در مرکز جهانی
بهائی - شماره ۵۴۲

هو البهیّ الأبهی

بنام خداوند یکتا عزّ توحیده و تفریده

قلم اعلی لا زال بر اسم احبای خود متحرک و جاری و آنی از فیوضات لابدایات خود ممنوع و ساکن نه و نسیم فضلیه از ممکن احدیه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هبوب بوده و خواهد بود فتعالی من هذا النّسیم که اقرب من حین محبوبان حجات غفلت و نحمود را بمقرّ قدس وحدت و شهود کشاند و علیلان صحرای جهل و نادانی را اقرب من لمح البصر بمنظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند سبل هدایتش از هیچ سالکی مستور نشده و طرق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع نگشته و لکن چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید مع آنکه از نسیم قدس الهیه در گریزند و با جمال عزّ صمدانیه در محاربه و ستیز لحاظ الله در فوق رؤس ناظر و احدی بآن ملتفت نه و ملکوت الله مابین یدی مشهود و نفسی بآن شاعر نه بسا نسایم رحمن که از ممکن عزّ سبحان در سحرگاهان بر محتجبان مرور نموده و کلّ را در غفلت از جمال منّان بر بستر نسیان غافل یافته و بمقرّ عزّ فردوس اعظم که یمین عرش ربّانی است راجع گشته هرگز فیض از ممکن جودم منقطع نشده و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کلّ اشیاء مقبوض و اسیر و لکن این فضل لانهایه و کرم لادایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت بیده ملکوت کلّ شی درآیند و در فضای روحانی سبقت رحمت کلّ شیء مقرر یابند

ملاحظه در حبه نمائید که اگر بدست تربیت مظاهر اسماء در اراضی طیبیه جیده مبارک که زرع شود البته سنبلات عنایت و اثمار عرفان و حکمت الهی از او بنفسه لنفسه ظاهر و مشهود گردد و لکن اگر در اراضی جرّه غیر مرضیه مطروح شود ابداً ثمری و اثری از او بوجود نیاید کذلک قدرّ من لدن عزیز قدیر چنانچه این مقامات بر هر ذی بصری واضح و مبرهن است و ضوح این سبیل محتاج بدلیل نه چه که ببصر مشاهده گردد و بنظر ظاهر ملاحظه شود لذا اگر کلّ ممکنات خود را از بدایع فضل الهیه و تربیت سلطان احدیه محروم و ممنوع نمایند بآسی بر هبوب اریاح فضلیه نبوده و نخواهد بود چه که خود خود را از سحاب رحمت و مکرمات صمدانیه ممنوع نموده اند و محتجب گشته اند پس جهدی باید که خود را در ظلّ



ORIGINAL

سدرهٔ ربّانی کشانی تا از اثمار فضل غیر متناهی مرزوق گردی قسم بآفتاب معانی که الیوم کلّ از او محتجب مانده‌اند که اگر جمیع ممکّات یقین صادق در ظلّ این شجرهٔ مبین درآیند و بر حبّش مستقیم گردند هرآینه کلّ بخلع مبارکهٔ یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مخلّع و فایز آیند و لا یعقل ذلک الاّ الذین انقطعوا عن کلّ من فی السّموات و الأرض و هربوا من انفسهم الی نفس الله المهیمن القیوم حال ملاحظه نمائید اگر نفسی خود را از این نیسان سخاب ربّانی محروم نماید و بکلمات لایسمن و لایغنی قناعت کند چگونه لایق این فضل عظمی و عطیّهٔ کبری گردد لا فونفسی الحقّ لن یرتقی بذلک الاّ عباد مکرمون

ای نصیر ای عبد من تالله الحقّ غلام روحی با رَحیقِ ابهی در فوق کلّ رؤس الیوم ناظر و واقف که را نظر بر او افند و من غیر اشاره از کفّ بیضایش اخذ نموده پیاشامد و لکن هنوز احدی فایز باین سلسال بی مثال سلطان لایزال نشده الاّ معدودی و هم فی جنة الاعلی فوق الجنان علی سرر التّکین هم مستقرّون تالله لن یرتقیهم المرایا و لا مظاهر الاسماء و لا کلّ ما کان و ما یرید ان اتم من العارفين ای نصیر این نه ایّامی است که عرفان عارفین و ادراک مدرکین فضلش را درک نماید تا چه رسد بغافلین و محتجبین و اگر بصر را از حجاب اکبر مطهر سازی فضلی مشاهده نمائی که از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر شبه و مثل و ندّ و نظیر و مثال از برایش نه بینی و لکن لسان الله بجه بیان ناطق شود که محتجبان درک او نمایند و الأبرار یشربون من رَحیقِ القدس علی اسمی الأبهی من ملکوت الاعلی و لم یکن لدونهم من نصیب

باری نامهٔ تو بمقرّ قدس وارد و ناله و حنین تو مسموع آمد در اوّل مکتوب این عبارت مذکور بود

گرچه دورم بظاهر از یرتقنا القلب و الفؤاد لدیک

بدانکه در ظاهر هم دور نبوده بلکه تو را بهیچکی مبعوث نمودیم و امر بدخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده‌ئی و هنوز فائز بورود مدینهٔ قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ رحمانیه نشده‌ئی حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور بدخول و لکن تو خود را بظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده‌ئی تالله الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبهٔ حیرت متوقّف و بعضی در عقبهٔ اسماء محتجب پس بشنو ندای منادی عظمت را که در کلّ حین از کلّ جهات تو را و کلّ اشیاء را ندا میفرماید که تالله الحقّ قد ظهر منزل القدر فی منظر الأكبر و ظهر ما لا ظهر اذاً اخذت الزّلال مظاهر الاسماء و کلّ من فی الأرض و السّماء و اکثرهم کفروا ثمّ نفر قل یا قوم تالله المقدر المحبوب قد کسفت الشّمس ثمّ اضطرب القمر لأنّ بحر الأعظم تموج فی ذاته باسمه الأعظم الأكبر یا قوم فاعرفوا قدر تلك الاّیام لأنّ فیها جرى السّلسبیل و التّسنیم ثمّ هذا الکوثر المقدّس الأطهر اذاً ولّوا وجوهکم الیه و لا تلتفتوا الی کلّ معین کدر با این ندای خوش ربّانی و نغمهٔ قدس سبحانی که در کلّ حین بابدع الحان ناطق و مغنی است احدی در نفس خود مستشعر نشده اذاً قد عمت کلّ ذی عین و صمت کلّ ذی اذن و بکمت کلّ ذی لسان و احتجب کلّ ذی قلب و جهل کلّ ذی علم و منع کلّ ذی عرفان الاّ من یدّه الله بفضله و انقطع عن العالمین

ای نصیر در ظهور اوّل بکلمهٔ ثانی از اسمم بر کلّ ممکّات تجلّی فرمودم بشأنیکه احدیرا مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را برضوان قدس بی‌زوالم دعوت فرمودم و بکوثر قدس لایزال خواندم مشاهده شد که چه مقدار ظلم و بغی از اصحاب ضلال ظاهر بشأنیکه لن یحصیه الاّ الله تا آنکه بالأخره جسد منیرم را در هوا آویختند و برصاص غلّ و بغضا مجروح

ساختند تا آنکه روح برفیق اعلی راجع شد و بقمیص ابی ناظر و احدی تفکر نمود که بچه جهت این ضر را از عباد خود قبول فرمودم چه که اگر تفکر مینمودند در ظهور ثانیم با سبی از اسمایم از جمال محتجب نمیدانند اینست شأن این عباد و رتبه و مقام ایشان دع ذکرهم و ما یجری من قلمهم و یخرج من فهم با اینکه در جمیع الواح بیان جمیع عبادم را مأمور فرمودم که از ظهور بعدم غافل نمانند و بحجبات اسماء و اشارات از ملوک صفات محتجب نگردند و حال تو ملاحظه کن که باحتجاب کفایت نشده چه مقدار از اجار ظنون بر شجره عز مکنون من غیر تعطیل و تعویق انداخته اند و باینهم کفایت ننوده تا آنکه اسمی از اسمایم که بحرفی او را خلق فرمودم و بنفحهئی حیات بخشیدم بخاربه بر جمال برخاست تالله الحق بانکار و استکباری بجمال مختار معارضه نمود که شبهی از برای آن مصور نه و مع ذلک نظر بآنکه ناس را بی بصر و شعور فرض نموده و جمیع عقول را معلق برد و قبول خود دیده فعل منکر خود را بجمال اطهر نسبت داده که در مداین الله اشتها دهد که شاید باین وساوس و حیل ناس را از علّة العلل محروم سازد مع آنکه اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس و احد منهما الذی سمی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع الی مقرّ القصوی و الآخر الذی سمی بالکلیم کان موجوداً حیثین بین یدینا

باری بیان را از این مقام منصرف نمودیم چه که حیف است قلم تقدیر باین اذکار تحریر نماید حال تو راجع شو بمنظر اکبر در اقل من حین و خود را بین یدی ربّ العالمین ملاحظه کن و تفکر در این ظهور منبع مبذول دار و هم چنین بطرف حدید در حجج مرسلین ملاحظه کن و بشطر انصاف ناظر شو که این عباد بچه مؤمن شده اند که الیوم فوق آن را ببصر ظاهر ملاحظه نموده اند اگر بظهور آیات آفاقیه و انفسیه بمظاهر احدیه موقن گشته اند تالله قد ملئت الآفاق من تجلیات هذا الاشراق بشأنی که اهل ملل قبل شهادت دهند تا چه رسد باهل سبل هدایت و این قدرت مشهود را جز منکر عنود نفسی انکار ننماید و اگر بآیات منزله ناظرند قد احاطت الوجود من الغیب و الشهود و بشأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل و اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نمیشد البتّه اذن داده می شد که کلّ بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرم را ببصر ظاهره مشاهده نمایند عجب است از این عباد غافل نابالغ که در اینمذّت که شمس جمال ذو الجلال در وسط زوال مشرق و لایح بوده احدی ببصر خود ناظر نشده و بنفس خود مستشعر نگشته و این غفلت نبوده مگر آنکه جمیع خود را بحجبات غلیظه اوهام از عرفان ملوک علام منع نموده اند و بأوهن البیوت از مدینه طیبّه محکمه صمدانیه محروم مانده اند ای عباد از سراب وهم کدره بمنبع معین یقین ربّ العالمین بشتابید و در شاطی کوثر رحمة للمقرّبین مقرّ نمائید بگو ای قوم قدری بشعور آئید و جمال علیّ اعلی را مرّة اخری در هوای بغضا معلق مسازید و روح را بر صلیب غلّ مزیند و یوسف ابی را بحبّ حسد مبتلا مکنید و رأس مطهر مبین را بسیف کین مقطوع مسازید و دیار بدیار مگردانید تالله قد ورد علیّ کلّ ذلک ولكنّ الناس هم لا یشهدون

باری در کلمات قدسم و اشارات انسم لحظات عنایتم بدوستانم ناظر و در حقیقت اولیه مخاطب در کلّ خطاب دوستان حقّ بوده و خواهد بود پس ایدوستان من تا آفاق محدوده را از فراق نیر احدیه محزون و مکدر نیابید سعی نموده که بانوار تجلیات عزّ صمدیه اش مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیه و معدن فضل سلطان احدیه محروم نشوید فیا روحا لمن یتوجه الیه بقلبه و یستظلّ فی ظلّه و یستقرّ الی فناء قدسه و یهرب عن دونه و یصل الی معین هدایت کذلک یا مرم روح الأعظم ان اتم من السّامعین در این حین روحا نقطه اعلی بر یمین عرش ابی واقف و بدین کلمات منیعّه طیبّه مبارکه لایحه واضحه تکلم میفرماید

ای بندگان من مقصودی از ظهورم و منظوری از طلوعم جز بشارت بر جمال محبوبم نبوده و نخواهد بود حجابات وهمیه و سبحات غلیظه که در بین ناس سدّی بود محکم و ایشانرا از سلطان عزّ قدم ممنوع میداشت جمیع را بعضد قدرتم و ید قوّتم خرق فرمودم چنانچه مشاهده نموده‌اید که در حین ظهور جمال ناس بچه اوهام از عرفانم محتجب مانده‌اند و در بیان بلسان قدرت جمیع را نصیحت فرمودم که در حین ظهور بهیچ شیئی از اشیاء چه از حروفات و چه از مرایا و چه از آنچه در کلّ آسمانها و زمین خلق شده از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند چه که لم‌یزل ذات قدم بنفس خود معروف بوده و دون او در ساحت قدسش معدوم صرف و مفقود بختند کیف یصل المخلوق الی خالقه و المفقود الی سلطان الوجود لا فوالذی نفسی بیده بل یصلنّ الی ما قدر لهم من آثار ظهوراته و کذلک نزلنا الأمر فی کلّ الألواح ان انتم تنظرون با جمیع این وصایای محکمه و نصایح متقنه بعد از ظهور جمال که انوارش جمیع ممکاترا احاطه فرموده و بشأنی ظاهر و لایح شده که عیون ابداع شبه آن ادراک ننموده مع ذلک بعضی باعراض صرف قیام نموده‌اید و برخی بحاربه برخاسته‌اید و بعضی به لا و نعم تمسک جسته تشبّث نموده‌اید فبئس ما فعلتم فی انفسکم و ظننتم بظنونکم فوجمالی کلّ من فی السموات و الأرض الیوم بین یدی ربّ الأرباب مثل کفّ تراب مشهود است فطوبی لمن عرج الی معارج القدس و صعد الی مواقع الأنس و عرف منظر الله المهیمن القیوم حال انصاف دهید اگر از این جمال احدیه و شریعه جاریه و شمس مشرقه و ستار مرتفعه و رحمت منبسطه و قدرت محیطه خود را محروم سازید بکدام جهت توجه نمائید لا فوالذی نفسی بیده لم یکن لکم مقرّ الا فی اصل الجحیم طهّروا رمد عیونکم ثمّ افتحوها بحیّی ثمّ تجسّسوا فی اقطار السموات و الأرض هل تجدون رحمة اکبر عما ظهر لا فومنظری الاکبر لو انتم من العارفين و لو تدورن فی الآفاق هل ترون قدرة ابداع من قدرة ربکم الرحمن لا فونفسی المنان لو انتم من الشاعرين

باری ای عباد نظر کلّ را از کلّ جهات منصرف داشتم که شاید در حین ظهورم محتجب نمانید و از مقصود اصلی غافل نشوید حال ملاحظه میشود که کلّ مثل امم قبل بلکه اشدّ و اعظم بحجابات وهمیه و اشارات قلبیه و دلالات فیه از مظهر جمال احدیه دور مانده‌اید و مع ذلک تحسبون انکم محسنون و مهتدون لا فونفس البهّاء لو انتم تتفکرون و کاش بهمین مقدارها اکتفا مینمودید و دست کین بر سدره مبین مرتفع نینمودید آخر ای غافلان سبب شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه اگر بگوئید که احکام منزله بود این احکام فرع عرفان بوده و خواهد بود و نفوسیکه از اصل محتجب مانده‌اند چگونه بفرع آن تشبّث نمایند و اگر بگوئید مقصود حروفات و مرایا بوده‌اند کلّ باراده خلق شده و خواهند شد یا قوم خافوا عن الله و لا تقاسوا نفسه بنفوسکم و لا شئونه بشئونکم و لا جماله بجمالکم و لا آثاره بآثارکم و لا قوله بأقوالکم و لا سلطنته بما فیکم و بینکم و لا کلماته بکلماتکم و لا بیانه ببیانکم و لا مشیه بمشیکم و لا سکونه بسکونکم اتّقوا الله یا ملأ البیان و کونوا من المتّقین ان آمنتم بنفسی تالله هذا نفسی و ان آمنتم بآیاتی تالله نزل من عنده ما لا نزل علی احد من قبل و اذاّ یشهد بذلک ذاتی ثمّ کینونتی ثمّ قلبی و لسانی و عن ورائی یشهد علیه ما یظهر من عنده ان انتم من العارفين

ای ملأ بیان خود را از نفس قدس رحمن ممنوع منمائید و تشبّث باین و آن مجوئید من شاء فلیسمع نغمات الرّوح و من اعرض فانه لخیر سامع و علیم ای ملأ بیان آیا ملاحظه ننموده‌اید که در عشرین از سنین در مقابل اعدا بنفس خود قیام فرمود بسا از لیالی که جمیع در بستر راحت خفته بودید و این جمال احدیت در مقابل مشرکین ظاهر و قائم و چه ایامها که خوفاً لأنفسکم در حجاب ستر خود را محفوظ و مستور میداشتید و جمال عزّ تمکین در مابین مشرکین واضح و لایح و هویدا و مع ذلک اکتفا بآنچه اعدا وارد آورده‌اند ننموده اکثری از شما بحاربه بر جمال احدیه قیام نموده‌اید تالله اذاّ یکی

عینی و یحترق قلبی و یضطرب کینونتی و یقشعر جلدی و یدق عظمی و یتزلزل ارکانی و لم ادر ما تریدون من بعد ان تفعلوا به و تردوا علیه بل انا کما عالماً بکلّ ذلک و کلّ عندنا فی الواح عزّ محفوظ

حال اینست کلمات منزلهٔ احلی که لسان علیّ اعلیٰ بآن ناطق شده پس خوشا بحال آنکه کلمات الله را اصغا نماید و از کلّ من فی الارض و السماء و از آنچه در او خلق شده خود را مطهر نموده بمدینهٔ بقا که فناء قدس اعزّ ابهی است وارد شود فیهنئاً للموقنین و الواردین و طوبی لمن ینظر کلمات الله ببصره و لا یلتفت الی اعراض العالمین چه که هر نفسی را الیوم بمثل این عالم خلق فرموده‌ایم چنانچه در عالم مدن مختلفه و قراء متغیره و همچنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است پس یک نفس حکم عالم بر او اطلاق می‌شود ولکن در مؤمنین شئونات قدسیّه مشهود است مثلاً سماء علم و ارض سکون و اشجار توحید و افنان تفرید و اغصان تجرید و اوراد ایقان و ازهار حبّ جمال رحمن و بحور علمیه و انهار حکمتیه و لآلی عزّ صمدیه موجود و مؤمنین هم دو قسم مشاهده میشود از بعضی این عنایت الهیه مستور چه که خود را بحجبات نالایقه از مشاهدهٔ این رحمت منبسطه محروم داشته‌اند و بعضی بعنایت رحمن بصرشان مفتوح شده و بلحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس مینمایند و آثار قدرت الهیه و بدایع ظهورات صنع ربّانیه را در خود ببصر ظاهر و باطن مشاهده مینمایند و هر نفسیکه بانمقام فایز شد بیوم یغنی الله کلاً من سعته فایز شده و ادراک آن یوم را نموده و بشأنی خود را در ظلّ غنای ربّ خود مشاهده مینماید که جمیع اشیاء را از آنچه در آسمانها و زمین مخلوق شده در خود ملاحظه مینماید بلکه خود را محیط بر کلّ مشاهده کند لو ینظر ببصر الله

و اگر نفسی از این نفوس بثبوت راسخ متین در امر الله قیام نماید هرآینه غلبه مینماید بر کلّ اهل این عالم و یشهد بذلک ما حرک علیه لسان الله بسلطان القوّة و القدرة و الغلبة بأن تالله الحقّ لو یقوم احد علی حبّ البهّاء فی ارض الانشاء و یحارب معه کلّ من فی الارض و السماء لیغلبه الله علیهم اظهاراً لقدرته و ابرازاً لسلطنته و کذلک کان قدرة ربّک محیطاً علی العالمین و چون در هر شیء حکم کلّ شیء مشاهده میشود این است که بر واحد حکم کلّ جاری شده و اینست سرّ آنچه بمظهر نفسم من قبل الهام شده من احیا نفساً فکأتما احیا الناس جمیعاً چون در یک نفس جمیع آنچه در عالم است موجود لذا میفرماید اگر نفسی نفسی را حیات دهد مثل آن است که جمیع ناس را حیات بخشیده و اگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده اذاً تفکروا فی ذلک یا اولو الفکر و هم چنین در مشرکین هم بهمین بصر ملاحظه نمائید ولکن در این نفوس ضدّ آنچه مذکور شده مشهود آید مثلاً سماء اعراض و ارض غلّ و اشجار بغضا و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بغی و اوراد فحشا این چنین تفصیل دادیم از برای شما بلسان مختار که شاید در بحور حکمتیه و معارف الهیه تغمّس نمائید و بر فلک ابهی که بر بحر کبریا الیوم جاری است تمسّک جسته از واردین او محسوب شوید پس خوشا حال شما اگر از محرومان نباشید

بگو بختجبین از جهالم که قسم بسلطان عزّ اجلام که این شمس مشرقه از افق عزّ احدیه باکام غلّ مستور نماند و بحجاب بغضا محجوب نگردد در کلّ حین در قطب زوال مشرق و مضی و بنداء ملیح حزین میفرماید که ای عباد خود را از اشراق این شمس لایح ممنوع نسازید و از حرم خلد ربّانی خود را محروم مدارید اینست حرم الهی در مابین شما و اینست بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید و مثنی میفرماید و اینست منای عالمین و مشعر عزّ توحید و مقام قدس تفرید و حلّ الله المقتدر العزیز الفرید که در مابین خلق ظاهر شده و مشهود گشته جمیع مقربین

برجای این یوم جان داده‌اند و شما ای محتجبین خود را باین و آن مشغول نموده از منظر سبحان دور مانده‌اید فوا حسرة علیکم یا ملأ الواقفین قسم بخدا آنچه بر مظاهر احدیه وارد شده و میشود از احتجاب ناس بوده مثلاً ملاحظه نما در ظهور اولم که باسم علیّ علیم در مابین آسمان و زمین ظاهر شد و کشف حجاب فرمود اول علای عصر بر اعراض و اعتراض قیام نمودند اگرچه اعراض امثال این نفوس بر حسب ظاهر سبب اعراض خلق شد ولیکن در باطن خلق سبب اعراض این نفوس شده‌اند مشاهده کن که اگر ناس خود را معلق برد و قبول علما و مشایخ نجف و دونه نمیساختند و مؤمن بالله میشدند مجال اعراض از برای این علما نمی‌ماند چون خود را بی‌مرید و تنها ملاحظه مینمودند البتّه بساحت قدس الهی میشتافتند و لابداً بشریعه قدم فایز میگشتند

و حال هم اگر اهل بیان از تشبث برؤسا خود را مقدّس نمایند البتّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سخاب رحمت رحمانی محروم نگردند باسم حجابات غلیظ را بردرید و اصنام تقلید را بقوّت توحید بشکنید و بفضای رضوان قدس رحمن وارد شوید نفس را از آلائش ما سوی الله مطهّر نمائید و در موطن امن کبری و مقرّ عصمت عظمی آسایش کنید بحجاب نفس خود را محتجب مسازید چه که هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید پس در اینصورت هر نفسی بنفسه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود چه که اگر قابل ایتمقام نباشد تکلیف از او ساقط و در محضر حشر اکبر بین یدی الله اگر از نفسی سؤال شود که چرا بجمال مؤمن نشده و از نفسم اعراض نموده و او متمسک شود بجمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال نمود و کلّ را معرض مشاهده نمودم لذا اقتدا بایشان نموده از جمال ابدیه دور مانده‌ام هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد چه که ایمان هیچ نفسی بدون او معلق نبوده و نخواهد بود اینست از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی بلسان جلیل قدرت نازل فرمودم و بقلم اقتدار ثبت نمودم

پس حال قدری تفکر نمائید تا ببصر ظاهر و باطن بلطافت حکمتیه و جواهر آثار ملکوتیه که در این لوح منیعۀ ابدیه بخطاب محکمۀ مبرمه نازل فرمودم مشاهده نموده ادراک نمائید و خود را از مقرّ قصوی و سدرۀ منتهی و ممکن عزّ اهری دور مگردانید آثار حقّ چون شمس بین آثار عباد او مشرق و لایح است و هیچ شأنی از شئون او بدون او مشتبّه نگردد از مشرق علمش شمس علم و معانی مشرق و از رضوان مدادش نفحات رحمن مرسل فہنئاً للعارفين

باری ای برادران قسم بجمال رحمن که اگر نه این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قد علم نموده‌اند و بکمال سعی و اجتهاد در قطع سدرۀ ربّ الایجاد ایستاده‌اند هرگز لسان بیان نمیگشودم و بحرفی تفوّه نمینمودم ولیکن چکنم که این معدود نالایق نابالغ بحبل ریاست تشبث نموده و بزخرف دنیا تمسک جسته ناس را بکمال تدبیر و منتهای تزویر از شاطی قدم منع مینمایند و مقصودی نداشته و ندارند جز اینکه جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت نمایند که مبادا وهنی بریاسات وارد شود اینست شأن این عباد و چون ملاحظه نموده‌اند که انوار شمس قدس قدمیه عالمیان را احاطه فرموده و اعلام عزّ ذکریه در کلّ بلاد منصوب شده و اشتہار یافته لذا بخدعه برخاسته‌اند و بنسبت‌های کذب و مفتریات نالایقه نسبت داده‌اند که شاید باین مفتریات مردم را از حضور در مقرّ سلطان اسماء و صفات ممنوع سازند و بکمال وسوس مشغولند و عنقریب است که نعیق اکبر در مابین خلق مرتفع شود و حجابهای وهم نفوس را احاطه نماید پس تو پناه بر بحقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی از ایام ملاحظه نما که شاید روایح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدرۀ غلیّه را از تو منع نماید و تو را در صراط حبّ محبوب مستقیم دارد

باری بهیچ رئیس تمسک مجو و بهیچ عمامه و عصائی از فیوضات سحاب ابری ممنوع مشو چه که فضل انسانی بلباس و اسماء نبوده و نخواهد بود اگر از اهل عمامیم بظهورات شمس مستشرق و مستضیء گشتند یدکر اسمائهم عند ربک و الا ابداً مذکور نبوده و نخواهند بود پس بشنو لحن ابداع امنعم را اگر فضل انسان بعمامه میبود باید آن شتری که معادل الف عمامه بر او حمل میشود از اعلم ناس محسوب شود و حال آنکه مشاهده مینمائی که حیوان است و گناه میطلبد زینهار بمظاهر اسماء و هیاکلی که خود را بعمامیم ظاهریه و البسه زهدیه میارایند از حق ممنوع مشو و غافل مباش الیوم ملکوت اسماء در حول شجره امر طائف و بحرفی مخلوق و دیگر آنکه زهدیکه محبوب حق بوده آن اقبال بحق و اعراض از ما سواه بوده و خواهد بود نه مثل این عباد که از حق غافل و بدون او مشغول شده مسرورند و اسم آن را زهد گذارده‌اند فبئس ما اشتغلوا به فسوف یعلمون

یک نغمه از نعمات قبلم خالصاً لوجه الله بر تو و اهل ارض از مشرق کلمات اشراق مینمایم و القا میفرمایم که شاید راقدین بستر غفلت را بیدار نموده از هبوب اریاح روحانی که از افق صبح نورانیم مهبوب است آگاه نماید و آن این است که نقطه اولی روح من فی الملک فداه به محمد حسن نجفی که از علمای بزرگ و مشایخ کبیر محسوب بود مرقوم فرموده‌اند که مضمون آن این است که بلسان پارسی ملیح مذکور میشود که ما مبعوث فرمودیم علی را از مرقد او و او را بالواح مبین بسوی تو فرستادیم و اگر تو عارف باو میشدی و ساجد بین یدی او میگشتی هرآینه بهتر بود از عبادت هفتاد سنه که عبادت نموده و از حرف اول تو محمد رسول الله را مبعوث میفرمودیم و از حرف ثانی تو حرف ثالث را که امام حسن باشد ولکن تو از این شأن محتجب ماندی و عنایت فرمودیم بآنکه سزاوار بود انتهی

حال ملاحظه بزرگی امر را نمائید که چه مقدار عظیم و بزرگ است و آن علی که فرستاده‌اند نزد شیخ مذکور ملا علی بسطامی بوده و دیگر ملاحظه قدرت مظهر ظهور را فرمائید که بحرفی از اسم عباد خود اگر بخواهد جمیع هیاکل احدیه و مظاهر صمدیه را خلق فرماید و مبعوث نماید هرآینه قادر و محیط است و مع ذلک تازه رؤسای بیان اراده نموده‌اند که امر وصایتی درست نمایند و باین اذکار خلقه عتیقه ناس را از منبع عز رحمانیه محروم سازند و حال آنکه نقطه اولی مظهر قبلم جمیع این اذکار را از بیان محو فرموده و جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آنهم مخصوص و محدود نبوده بشأنیکه میفرماید الهی فابتعث فی کل سنة مرأة و فی کل شهر مرأة بل فی کل یوم و فی کل حین فأظهر مرأة لیحکی عنک و این فضل در مرایا موجود مادامیکه از مقابله شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کل مفقود و غیر مذکور و تالله الیوم مرایا محتجب مانده‌اند که سهل است بلکه طوریون منصعق شده‌اند احسن القصص که به قیوم اسماء مذکور و موسوم است و بیان فارسی که از لطیفه کلمات الهی است ملاحظه نمائید تا جمیع اسرار مشهود آید و این بیانات از برای مستضعفین ذکر میشود و الا آنانکه بر مقرّ اعرفوا الله بالله ساکنند و بر مکن قدس لا یعرف بما سواه جالس حق را بنفس او و به ما یظهر من عنده ادراک نمایند اگرچه کل من فی السموات و الأرض از آیات محکمه و کلمات متقنه مملو شود اعتنا ننمایند و تمسک نجویند چه که تمسک بر کلمات وقتی جایز که منزل آن مشهود نباشد فتعالی من هذا الجمال الذی احاط نوره العالمین

باری این قلب نه بمقامی محزون شده که قادر بر اظهار لالی مکنونه شود و یا اقبال بتکلم فرماید چه که مشاهده میشود که امر الله ضایع شده و زحمتهای این عبد را نفسی که بقول او خلق شده بر باد فنا داده اگرچه فی الحقیقه اینگونه امور سبب بلوغ ناس شود ولکن چون اکثری ضعیفند و غیر بالغ لذا محتجب مانند ولکن ان ربک لغنی عن مثل هؤلاء و انه

لحیط علی العالمین باری راضی مشوید که مثل اهل فرقان باشید که باسما تمسک جوئید و از منزل اسماء محبوب مانید و کلماتی تلاوت نمائید و از مظهر و منزل آن محروم گردید چه که الیوم اگر کلّ من فی السموات و الأرض مرایای لطیفه شوند و بلورات رفیعۀ منیعۀ ممتنعۀ گردند و عبادت اولین و آخرین قیام نمایند و اقلّ من حین در این امر بدیع توقّف نمایند عندالله لا شیء محض مشهود آیند و معدوم صرف مذکور گردند

ایا مشاهده نموده اید که آنچه ملأ فرقان ذکر مینمودند کذب صرف بود و احدی را در حین ظهور از آنچه بآن متمسک بوده اند نفع نبخشید مگر آنانکه بقوت یقین بشریعة ربّ العالمین وارد شدند پس بشنو نغمة ربّانی و بیان عزّ صمدانی را و بگو بسم الله المقدّس الأبهی و باذنه الأرفع الأمنع الأقدس الأعلى و از فنای باب رضوان باصل مدینه وارد شو لتشهد نفسک غنیاً بغناء ربّک و ناطقاً ببناء بارئک و عارفاً بنفس مولاک و تجد ما تقرّ به عیناک و تفرح به ذاتک و تسرّ به کینونتک و تكون من الفائزین اینست وصیت جمال قدم احبای خود را من شاء فلیؤمن و من شاء فلیعرض و اگر بآنچه ذکر شده فایز شدی و بقاء جمال رحمن مفتخر گشتی بایست بامر و صیحه زن میان عباد و بنغمة احلایم فانطق بین السموات و الأرض بأن یا ملأ البیان تالله الحقّ قد اشرق شمس العرفان عن افق السّبحان و طلع عن غرف الرضوان هذا الغلبان و علی وجهه نضرة المنان و بیده نمر الحیوان و یسقی الممکات باسمی الأبهی هذا الرّحیق الحمراء اذا فاسرعوا یا ملأ الانشاء من مظاهر الاسماء لیظهر علیکم لآئی المکنون من هذا الکوب الخزون الذی ظهر علی هیکل اللّوح و استسقوا منه اهل ملأ الأعلى فی مواقع القصوی و اذا شربوا اخذتهم جذبات الرّحمن و نفحات السّبحان و نطقوا فی علی الفردوس بربوات الأنس تالله هذا لرحیق مختوم تالله الحقّ هذا نمر التّی قد کانت مکنونة تحت حجابات الغیب و محفوظة تحت خباء العزّ و مستها انامل الرّحمن فی عرش الجنان و اظهرها بالفضل بهذا الاسم الذی ظهر بالحقّ و اشرق عن وجهه بدایع الأنوار فی السرّ و الاجهار و قرّت به اعین المقرّین ثمّ عیون المرسلین ثمّ ما کان و ما یکون و انتم یا ملأ البیان لا تحرموا انفسکم عن منظر الرّحمن کسروا اصنام الهوی باسمی الأبهی ثمّ اخرجوا سیف البیان عن غمد اللسان و غنوا بربوات الأهل بین ملأ الانشاء لعلّ الناس یستشعرون فی انفسهم و یخرجن عن خلف حجاب محدود قلّ أ تظنون فی انفسکم بأنّ هذا الفتی ینطق عن الهوی لا فوجماله الأبهی بل کان واقفاً بالمنظر الأعلى و ینطق بما نطق روح الأعظم فی صدره الممرّد الأصفی تالله الحقّ علیه شدید الأمر فی جبروت القصوی و عرفه قویّ الرّوح فی ملکوت الأسنی و ینطق بالحقّ فی کلّ حین بما نطق لسان الأمر فی سرادق الاخفی تالله هذا هو الذی قد ظهر مرّة باسم الرّوح ثمّ باسم الحبيب ثمّ باسم علی ثمّ بهذا الاسم المبارک المتعالی المهیمن العلیّ المحبوب و انّ هذا لحسین بالحقّ قد ظهر بالفضل فی جبروت العدل و قام علیه المشرکون بما عندهم من البغی و الفحشاء ثمّ قطعوا رأسه بسیف البغضاء و ارفعوه علی السّنان بین الأرض و السماء و اذا ینطق الرّأس علی الرّماح بأن یا ملأ الأشباح فاستحيوا عن جمالی ثمّ عن قدرتی و سلطنتی و کبریائی فارتدوا الأبصار الی منظر ربکم المختار لکی تجدنی صائحاً بینکم بنغمات قدس محبوب فأنصفوا اذا فی ذواتکم ان تجعلوا انفسکم محروماً عن حرم القصوی و هذا البیت الأطهر الأحکم الحمراء فبأیّ حرم انتم تتوجّهون ثمّ تطوفون خافوا عن الله ثمّ افتحوا ابصارکم لعلّ تشهدون لحظات الله فوق رؤوسکم ثمّ ملکوته امام وجوهکم لعلّ انتم تستشعرون فی انفسکم و تكوننّ من الذینهم یفقهون

ان یا نصیر انا احببناک من قبل و نحبّک حینئذ ان تكون مستقیماً علی حبّ مولاک و ارسلنا الیک ما یکفی فی الحیة شرق الأرض و غربها و تستبشر فی نفسک و تكون من الذینهم یشارات الرّوح هم یفرحون و اذا وصل الیک هذا اللّوح قم عن مقعدک ثمّ ضعه علی رأسک ثمّ ولّ وجهک الی وجهی المشرق العزیز القيوم و قل

ای ربّ لك الحمد بما انزلت علیّ من سماء جودك ما يطهر به العالمين ای ربّ لك الشكر بما اشرقت علیّ من انوار شمس وجهك الذي باسراق منه خلق الكونين ای ربّ لك الحمد على بديع عطایاك و جمیل مواهبك و اسئلك بجمالک بالأعلى فی هذا القميص الدرّی المبارك الأبهي بأن تقطعني عن كلّ ذكر دون ذكرک و عن كلّ ثناء دون ثنائک ثمّ الهمني ما يقومني على رضاك و يمنعني عن التوجّه الى العالمين ای ربّ انا الذي قد فرطت في جنبك هب لي بسلطان عنايتك و لا تدعني بنفسی اقلّ من حين ای ربّ لا تطردني عن باب عزّ صمدانيتك و فناء قدس رحمانيتك ثمّ انزل علیّ ما هو محبوب عندك لأنّك انت المقتدر على ما تشاء و انّك انت العزيز الكريم ای ربّ فأرسل علیّ نسایم الغفران عن شطر اسمك السبحان ثمّ اصعدني الى قطب الرضوان مقرّ اسمك الرحمن الرحيم ثمّ اغفر لي ولأبي ثمّ التي حملتني بفضل من عندك و رحمة من لدنك و انّك انت ارحم الراحمين ای ربّ قدر لي ما تختاره لنفسی ثمّ انزل علیّ من سماء فضلك من بدایع جودك و عنايتك ثمّ اقض من لدنك حوائجي و انّك انت خير مقضى و خير حاكم و خير مقدّر و انّك انت الفضال القديم

ثمّ بعد ذلك فاشدد ظهرک على خدمة الله و امره ثمّ انصره بما انت مستطيعاً عليه و لا تجحد في نفسك و لا تستر كلمات الله عن اعين العباد فانشرها بين يدي المؤمنين أيّاك ان لا يمنعك اسم احد و لا رسم نفس بلّغ امر مولاک الى من هناك و لا توقّف فيما امرت به و كن على امر بديع أولاً فانصح نفسك ثمّ انصح العباد و هذا ما قدرناه لعبادنا المخلصين ان استقم على حبّ مولاک على شأن لن يزلک من شيء عن صراطه و هذا من فضلي عليك و على عبادنا المحسنين ثمّ اعلم بأن يحضر عندك من يمنعك عن حبّ الله و انّك لما وجدت منه روايح البغضاء عن جمال السبحان ايقن بأنّه هو الشيطان ولو يكون من اعلى الانسان اذاً تجنّب عنه ثمّ استعذ باسمي القادر القدير المحکم الحكيم كذلك اخبرناک من نبأ الغيب لتطلع بما هو المستور عن انظر الخلائق اجمعين

ان يا نصير تجنّب عن مثل هؤلاء ثمّ فرّ عنهم الى ظلّ عصمة ربّک و كن في حفظ عظيم ثمّ اعلم بأنّ نفس الذي يخرج من هؤلاء انه يؤثر كما يؤثر نفس الثعبان ان انت من العارفين كذلك الهناک و علناک بما هو المستور عنک لتطلع بمراد الله و تكون على بصيرة منير طهر يدک عن التّشبّث الى غير الله و الاشارة الى دونه كذلك يأمرک قلم القدم ان انت من السامعين قل يا ملأ البيان تالله الحقّ يأتيكم صواعق يوم القهر ثمّ زلازل ايام الشّداد ثمّ هبوب ارياح کره عقيم و يأتيكم هیکل النار بکباب فيه ردّ على الله المهيمن العزيز القدير و انا قدرنا لكلّ مؤمن بأن لو اطّلع بذلك و استطاع في نفسه يأخذ قلم القدرة باسم ربّه المقتدر القدير ثمّ يكتب في ردّ من ردّ على الله و كذلك يجزى ربّک جزاء المشركين تالله الحقّ قد اخذنا تراباً و مجنّاه بمياه الأمر و صورنا منه بشراً و زیناه بقميص الأسماء بين العالمين فلما ارفعنا ذکره و اشتهرنا اسمه بين ملأ الأسماء اذا قام على الاعراض و حارب مع نفسی المهيمن العزيز العليم و افتي على قتل الذي بذکر من عنده خلق و خلقت السموات و الأرض و انا لما وجدناه في تلك الحالة سترنا في نفسنا و خرجنا عن بين هؤلاء و جلسنا في البيت وحده متکلاً على الله المهيمن العزيز القديم كذلك فصلنا لك الأمر لتطلع بما هو المكنون و تكون على بصيرة منير و انّك طهر النظر عن مثل هؤلاء ثمّ توجّه بمنظر الأكبر مقرّ العرش مطلع جمال ربّک العزيز المنيع ليحفظک عن سهم الاشارات و يجعلک ناطقاً بثناء نفسه بين العالمين اذا قم على ذکر الله و امره و ذکر الذينهم آمنوا بالله الذي خلقهم و سواهم ثمّ الق عليهم ما القيناک في هذا اللوح ليكونّ من المتذکّرين ثمّ من معک من اهلک الذينهم آمنوا بالله و آیاته من كلّ اناث و ذکور و من كلّ صغير و كبير و الحمد لنفسی المهيمن المقتدر العزيز القديم تالله هذا الكلام في آخر القول لسيف الله على المشركين و رحمته على الموحّدين

ذکر شده بود که همیشه مع مراسله هدیه بساحت عرّ مرسول میداشتی و حال بجهت عدم استطاعت ظاهره از این فیض محروم گشته هرگز از این محزون نبوده و نباشید تالله الحقّ جبّک ایّای لخیر عن خزائن السّموات و الأرض ان تكون ثابتاً علیه و کذلک نزل الأمر من جبروت عرّ بدیع ان لا تحزن فی ذلک لأنّ الخیر کلّه بیده فسوف یغنیک بفضله اذا شاء و اراد و أنّه ما من امر الا بعد اذنه له الخلق و الأمر یحکم ما یشاء و أنّه هو العلیم الحکیم و أنّ جبّک لو یطهر عن اشارات المنیع یجعلہ الله من کنز لا یفنی و قمص لا یبلی و خزائن لا یخفی و عرّ لا یغطی و شرف لا یغشی کذلک حرّک لسان الله الملک العزیز العلیم لتسکن فی نفسک و تفرح فی ذاتک و تكون من الصّابرين و المتوکّلین